

امام جواد (علیه السلام)؛ تجسم صلابت

<?xml encoding="UTF-8?">



مقدمه

در میان خانواده امام رضا (علیه السلام) و در محافل شیعه از حضرت امام جواد (علیه السلام) به عنوان مولودی پرخیر و برکت یاد می شود؛ چنان که صنعانی می گوید: روزی در محضر امام رضا (علیه السلام) بودم. فرزندش ابوجعفر را که خردسال بود. آوردند. امام فرمود: «این مولودی است که برای شیعیان ما با برکت تر از او زاده نشده است.»

شاید چنین تصور شود که امام جواد (علیه السلام) از امامان قبلی برای شیعیان بابرکت تر بوده است. این مطلب قابل قبول نیست. بررسی موضوع و ملاحظه شواهد و قراین نشان می دهد. تولد حضرت جواد (علیه السلام) در شرایطی صورت گرفت که خیر و رکت خاصی برای شیعیان به ارمغان آورد. عصر امام رضا (علیه السلام) مشکلات خاص خود را داشت و حضرت رضا (علیه السلام) در معرفی امام بعدی با مسایلی رو به رو گردید که در عصر امامان قبل سابقه نداشت. از یک سو، پس از شهادت امام کاظم (علیه السلام) گروهی که به «واقفیه» معروف شدند. بر اساس انگیزه های مادی، امامت امام رضا (علیه السلام) را منکر شدند و از سوی دیگر، امام رضا (علیه السلام) تا حدود چهل و هفت سالگی دارای فرزند پسر نشد. چون احادیث رسیده از پیامبر (صلی الله علیه و آله) حاکی بود که امامان دوازده نفرند و نه نفر آنان از نسل امام حسین (علیه السلام) خواهند بود، فقدان فرزند برای امام رضا (علیه السلام) هم امامت خود آن حضرت و هم تداوم امامت را با پرسش رو به رو می ساخت. واقفیان نیز این موضوع را دستاویز قرار داده، امامت امام رضا (علیه السلام) را انکار می کردند. اعتراض حسین بن قیامای واسطی به امام هشتم (علیه السلام) در این باره و پاسخ آن حضرت، بر درستی این سخن گواهی می دهد. ابن

قیاما که از سران واقفیه بود. درنامه ای امام رضا (علیه السلام) را عقیم خواند و نوشت: چگونه ممکن است امام باشی در صورتی که فرزند نداری؟ امام در پاسخ فرمود: از کجامی دانی من دارای فرزند نخواهم شد. سوگند به خدا، بیش از چندروز نمی گذرد که خداوند پسری به من عطا می فرماید و این پسر، حق را از باطل جدا می کند. خطر دیگری که در این مقطع حساس شیعیان را تهدید می کرد، قدرت گرفتن مذهب «معتزله» بود. مکتب اعتزال به مرحله رواج و رونق گام نهاده بود و حکومت وقت نیز از آنان پشتیبانی می کرد. معتزلیان دستورها و مطالب دینی را به عقل خود عرضه می کردند. آنچه عقلشان صریحا تایید می کرد، می پذیرفتند و بقیه را انکاری کردند. چون نیل به مقام امامت امت در سنین خردسالی با عقل ظاهر بین آنان قابل توجه نبود، پرسش های دشوار و پیچیده ای مطرح می کردند تا به پندار خود آن حضرت را در میدان رقابت علمی شکست دهند. البته امام جواد (علیه السلام) با پاسخهای قاطع از این مناظره هاسربلند برون آمده، هرگونه تردید در مورد امامت خود را از بین برد و اصل امامت را تثبیت کرد. به همین خاطر، در زمان امام هادی (علیه السلام) این موضوع مشکلی ایجاد نکرد؛ زیرا برای همه روشن شده بود که در برخورداری از این منصب الهی، خردسالی تاثیری ندارد.

عصر تهاجم عقیدتی

امام جواد (علیه السلام) با دو خلیفه نیرنگ باز عباسی یعنی مامون و معتصم معاصر بود. به گواهی متون تاریخی مامون مکارترین و منافق ترین خلفای عباسی است. او کسی است که برای کسب پیروزی نهایی و قطعی بر اندیشه شیعه، بسیار کوشید. هدف نهایی مامون از تشکیل مجالس مناظره با امامان شیعه، شکست آنان و در نهایت سقوط مذهب تشیع بود. او ی خواست برای همیشه ستاره تشیع خاموش گردد و بزرگترین منبع و مصدر مشکلات و خطراتی که مامون و دیگر حاکمان غاصب و ستمگر را تهدید می کرد، از میان برداشته شود. مامون به حمیدبن مهران - که در خواست مناظره با امام رضا (علیه السلام) کرده بود. - گفت: نزد من هیچ چیز از کاهش منزلت وی محبوب تر نیست.

او همچنین به سلیمان مروزی گفت: به خاطر شناختی که از قدرت علمی ات دارم، تو را به مباحثه با او (امام رضا علیه السلام) می فرستم و هدفی ندارم جز این که او را فقط در یک مورد محکوم کنی. در چنین عصری امام جواد (علیه السلام) قاطعانه و با صلابت دربرابرانحراف ها، کجروی ها، مسامحه ها، توهین ها و دیگر حيله ها و مکرهای خلفای باطل ایستاد و از حقانیت دین دفاع کرد. این مقاله نمونه هایی از قاطعیت و صلابت امام جواد (علیه السلام) در برابر دستگاه ستم و تزویر بنی عباس را گرد آورده است.

1- امام جواد و انتقام از قاتلان حضرت زهرا (سلام الله علیها)

همه امامان شیعه در برابر ستمی که در باره حضرت زهرا (سلام الله علیها) انجام شد، حساس بودند و به مناسبت‌های مختلف خشم خود را از این قضیه ابراز می کردند. زکریا بن آدم می گوید: خدمت حضرت رضا (علیه السلام) نشسته بودم که امام جواد (علیه السلام) را پیش او آوردند. پس آن حضرت از چهار سال کمتر بود. حضرت جواد (علیه السلام) دستهایش را بر زمین نهاد، سرش را به طرف آسمان بلند کرد و در فکری عمیق فرو رفت. امام رضا (علیه السلام) فرمود: جانم فدایت چرا در فکری؟ امام جواد (علیه السلام) فرمود: به آنچه در باره مادرم زهرا (سلام الله علیها) انجام شد، می اندیشم. به خدا سوگند، حق قاتلانش آن است که اگر دستم به آنها برسد، آنان را سوزانده، تکه تکه کنم و ریشه شان را برکنم. در این هنگام، امام رضا (علیه السلام) او را در آغوش کشید، میان دو چشمش را بوسید و فرمود: پدر و مادرم فدایت، به راستی که تو لایق امامت شیعه هستی.

2- خطبه کوبنده

شایعه انقطاع نسل امامت از امام رضا (علیه السلام) که ساخته واقفیه بودتا آنجا پیش رفت که به حد افترا رسید و گفتند: چون رنگ چهره امام جواد (علیه السلام) گندمگون است، فرزند امام رضا (علیه السلام) نیست و برای این که ثابت شود او فرزند امام رضا (علیه السلام) است باید او را نزد قیافه شناسها ببریم. بدین ترتیب، باگستخی، امام جواد (علیه السلام) را که در آن وقت حدود دو سال داشت. نزد قیافه شناسها بردند. آنان به محض دیدن امام به سجده افتادند و خطاب به کسانی که امام را آورده بودند، گفتند: وای بر شما! چگونه این کوکب درخشان و نور منیر را برامثال ما عرضه می کنید؟! به خدا قسم، او از نسلی پاک و پاکیزه و از اصلاط طاهر و مطهر است. او از ذریه علی بن ابی طالب (علیه السلام) و رسول الله (صلی الله علیه و آله) است. او را ببرید و بر این کار خود استغفار کنید. دراین هنگام، امام جواد (علیه السلام) با فصاحتی بی نظیر فرمود: ستایش مخصوص کسی است که ما را از نور خودش و با دست خودش خلق کرد و از میان خلقتش ما را برگزید و امین خود قرار داد. ای مردم! من محمد فرزند رضا و او فرزند کاظم و او فرزند صادق و او فرزند باقر و او فرزند زین العابدین و او فرزند حسین شهید و او فرزند علی ابن ابی طالب: است. من پسر فاطمه (سلام الله علیها) و محمد (صلی الله علیه و آله) هستم. آیا در نسب چون منی شک کرده، بر من و پدرم افترا می بندید و مرا به قیافه شناسان عرضه می کنید؟! به خدا قسم، من هم نسب شما و هم نسب قیافه شناسها را از خود شما و آنها بهتر می دانم. من ظاهر و باطن همه را می دانم و نیز می دانم چه آینده ای درانتظار شما و آنها است. این علمی است که از خداوند قبل از خلقت آسمان و زمین به ما رسیده است. وقتی این خبر به امام رضا (علیه السلام) رسید، فرمود: مانند این قضیه در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز تکرار شد. وقتی ماریه قبطیه حضرت ابراهیم را به دنیا آورد، عده ای به او تهمت زدند و گفتند: این پسر به رسول الله شبیه نیست. در نهایت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) حضرت علی (علیه السلام) را مامور پی گیری قضیه کرده، فتنه سازان رارسوا ساخت و خطاب به آنان فرمود: خدا شما دو نفر را نیامرزد. وقتی آن دو از پیامبر (صلی الله علیه و آله) تقاضای استغفار کردند، آیه 80 سوره توبه نازل شد: (إِنْ

تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ) آنگاه امام رضا (علیه السلام) ادامه داد: سپاس خدای را که در من و پسر من اسوه ای مانند پیامبر و پسرش قرار داد.

3- مبارزه با حدیث سازان

پس از آن که مامون دخترش را به امام جواد (علیه السلام) تزویج کرد، در مجلسی که مامون و بسیاری دیگر از جمله فقهای درباری مانند یحیی ابن اکثم حضور داشتند، یحیی به امام عرض کرد: روایت شده جبرئیل حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسید و گفت: یا محمد! خدا به شما سلام می رساند و می گوید: من از ابوبکر راضی ام؛ از او بپرس آیا او هم از من راضی است؟ البته علامه امینی در جلد پنجم کتاب الغدیر این حدیث را دروغ و از احادیث مجعول محمد بن بابشاد دانسته است. امام فرمود: کسی که این خبر را نقل می کند باید خبر دیگری که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در حجه الوداع بیان کرد، از نظر دور ندارد. پیامبر فرمود: «کسانی که بر من دروغ می بندند، بسیار شده اند و بعد از من نیز بسیار خواهند بود. هرکس به عمد بر من دروغ بندد، جایگاهش در آتش خواهد بود. پس چون حدیثی از من برای شما نقل شد، آن را به کتاب خدا و سنت من عرضه کنید. آنچه با کتاب خدا و سنت من موافق بود، بگیرید و آنچه مخالف کتاب خدا و سنت بود، رها کنید». این روایت با کتاب خدا سازگاری ندارد؛ زیرا خدا فرموده است: «ما انسان را آفریدیم و می دانیم در دلش چه می گذرد و ما از رگ گردن به او نزدیکتریم». آیا خشنودی و ناخشنودی ابوبکر بر خدا پوشیده بود تا آن را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) بپرسد؟

یحیی گفت: روایت شده که ابوبکر و عمر در زمین مانند جبرئیل و میکائیل در آسمانند. حضرت فرمود: در این حدیث نیز باید دقت شود، چرا که جبرئیل و میکائیل دو فرشته مقرب خداوند، هرگز گناهی از آنان سر نزده است و لحظه ای از دایره اطاعت خدا خارج نشده اند؛ ولی ابوبکر و عمر مشرک بوده اند. البته آنها پس از ظهور اسلام مسلمان شده اند، اما اکثر دوران عمرشان را در شرک و بت پرستی سپری کردند. بنابراین، محال است خدا آن دو را به جبرئیل و میکائیل تشبیه کند.

یحیی روایت دیگری مطرح کرد که ابوبکر و عمر دو سرور پیران اهل بهشتند. امام فرمود: این روایت نیز از جعلیات بنی امیه است و درست نیست؛ زیرا بهشتیان همگی جوانند و پیری در میان آنان وجود ندارد. این حدیث را بنی امیه در مقابل حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مورد امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) که فرمود: «حسن و حسین دو سرور جوانان بهشت شمرده می شوند.» جعل کرده اند.

یحیی گفت: روایت شده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: اگر من به پیامبری مبعوث نمی شدم، حتما عمر مبعوث می شد. امام فرمود: کتاب خدا از این حدیث راست تر است؛ زیرا فرموده است: «ای پیامبر! به خاطر بیاور هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم.» از این آیه صریحا برمی آید که خداوند از پیامبران پیمان گرفته است. در این صورت، چگونه ممکن است پیمان خود را تبدیل کند. علاوه بر این، هیچ یک از پیامبران به قدر یک چشم برهم زدن به خدا شرک نورزیده اند. چگونه خدا کسی را به پیامبری مبعوث می کند که بیشتر عمر خود را با شرک سپری کرده است؛ و نیز پیامبر فرمود: «من در حالی پیامبر شدم که آدم بین روح و جسد قرار داشت.»

4- مبارزه با لهو و لعب

مامون هنگام تزویج دخترش، مجلسی ترتیب داد و از مطرب و آوازخوانی به نام (مخارق) دعوت کرد تا امام را بیازارد. مخارق به مامون گفت: اگر ابوجعفر کمترین علاقه ای به امور دنیوی داشته باشد، مقصود تو را تامین می کنم. پس در برابر امام جواد (علیه السلام) نشست و با صدای بلند شروع به نواختن عود و آوازخوانی کرد. امام به او و اطرافیانش هیچ توجه نکرد. بعد از مدتی سکوت سر برداشت و به مخارق فرمود: از خدا بترس ای ریش دراز! در این لحظه، ناگهان عود و بربط از دست وی افتاد و دستش فلج شد. وقتی مامون سبب فلج شدن دست را از او پرسید، گفت: زمانی که ابوجعفر (علیه السلام) فریاد برکشید، چنان هراسان شدم که هرگز به حالت عادی باز نمی گردم.

5- قضاوت امام و شکست فقهایی درباری

زرقان محدث می گوید: روزی ابن ابی داوود را دیدم درحالی که به شدت افسرده و غمگین بود، از مجلس معتصم باز می گشت. علت را جویاشدم، گفت: امروز آرزو کردم کاش بیست سال پیش مرده بودم. پرسیدم: چرا؟ گفت: به خاطر آنچه از ابو جعفر جواد در مجلس معتصم بر سرم آمد. شخصی به سرقت اعتراف کرد و از معتصم خواست تا با اجرای کیفر الهی او را پاک سازد. خلیفه همه فقها را گردآورد. امام جواد را نیز دعوت کرد و از ما در مورد قطع دست دزد و حدود آن پرسید. من گفتم: باید از مچ دست قطع شود، به دلیل آیه تیمم که می گوید: (فَأَمْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ).

گروهی از فقها در این نظر با من موافق و عده ای دیگر مخالفت کردند و گفتند: باید از آرنج قطع شود، به دلیل آیه وضو که می گوید: (فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ)

آنگاه معتصم رو به محمد بن علی (علیه السلام) کرد و پرسید: نظر شما در این مساله چیست؟

امام فرمود: اینها در اشتباهند. فقط باید انگشتان دزد قطع شود، به دلیل این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «سجده بر هفت عضو بدن تحقق می پذیرد: صورت، دوکف دست، دوسرزانو، دوانگشت بزرگ پا. بنابراین، اگر دست دزد از مچ یا آرنج قطع شود، دستی برای اونمی ماند تا سجده کند. خداوند می فرماید: (أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ) یعنی اعضای هفتگانه سجده از آن خداست و آنچه برای خداست، قطع نمی شود. معصم نیز جواب امام را پذیرفت و دستور داد انگشتان دزد را قطع کردند. در این لحظه من (ابن ابی داوود) از شدت ناراحتی آرزوی مرگ کردم.

6- حکم محارب

در زمان معتصم برخی از راههای مواصلاتی، بویژه راه خانه خدا، نا امن شده بود و عده ای راهزن نزدیک شهر خانقین برای کاروانهامزاحمت ایجاد می کردند. خلیفه به حاکم محل دستور داد تا راهزنان را دستگیر و مجازات کند. حاکم آنان را دستگیر کرد و منتظر ابلاغ حکم از سوی خلیفه شد. معتصم با فقها مشورت و درخواست حکم کرد. آنان در جواب به قرآن (إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ) استناد کردند و گفتند: هرکدام از این مجازاتها اجرا شود، حاکم اختیار دارد. امام جواد (علیه السلام) فرمود: این فتوا غلط است و در این زمینه باید بیشتر دقت کرد؛ زیرا این افراد یا فقط راه را ناامن کرده، کسی را نکشته اند و مال کسی را نبرده اند، در این صورت فقط زندانی می شوند و این همان تبعید است؛ ولی اگر هم راهها را نا امن کرده اند و هم کسی را کشته اند؛ باید به قتل برسند، و اگر علاوه بر این دو مورد، اموال را نیز غارت کرده اند، باید دست و پای آنان به صورت عکس قطع گردد و سپس به دار آویخته شوند.

7- مرگ فتنه گران منافق

ابوالسمهری و ابن ابی الزرقا دارای اندیشه های باطل بودند، ولی آن را آشکار نمی ساختند. آنها خود را به امام و یاران امام نزدیک کرده، از این موقعیت سوء استفاده می کردند. اسحاق انباری می گوید: روزی امام جواد (علیه السلام) به من فرمود: ابوالسمهری و ابن ابی الزرقا گمان می کنند مبلغ ما هستند، شاهد باشید من از آنان بیزارم؛ زیرا آنان فتنه گرو ملعونند. ای اسحاق! مرا از شر آنان راحت کن. گفتم: فدایت شوم. آیا کشتن آنان جایز است؟ فرمود: آنان فتنه می کنند و گناه آن را به من و دوستانم نسبت می دهند. قتل آنان واجب است. اگر می خواهی از شر آنان خلاص شوی، آشکارا آنان را نکش؛ زیرا در این صورت باید پیش داوران ستم پیشه شاهد بیاوری و در نهایت تو را خواهند کشت. من نمی خواهم به خاطر دو فاسد، مومنی از بین برود. این کار را پنهانی انجام بده. محمد بن عیسی می گوید: بعد از این قضیه، دیدم اسحاق همیشه منتظر فرصتی است تا این دو را به سزای اعمالشان برساند.

8- قاطعیت امام در طرد افراد ناصالح

یکی از خطراتی که همیشه بزرگان و رهبران یک مذهب یا کشور را تهدید می کند، وجود اطرافیان ناصالح است که

به خاطر اغراض انحرافی، مادی یا اعتقادی پیرامون بزرگان را گرفته، بین آنان و مردم فاصله ایجاد می کنند و معمولاً راههای ارتباطی آنان را با مردم قطع می کنند. اگر بزرگان مواظب این گونه افراد نباشند، چه بسا زیانهای جبران ناپذیری به بار خواهد آمد که جبران آن مشکل است. در زمان امام جواد (علیه السلام) نیز این گونه افراد با سوء استفاده از کمی سن امام، به خیال خود فکر می کردند می توانند بر امور امام مسلط شوند و هر طور که خواستند، عمل کنند. امام این خطر را احساس کرد و بی هیچ اغمازی آنان را طرد کرد. ابوالعمر، جعفر بن واقد و هاشم بن ابی هاشم در شمار این افراد جای داشتند. امام درباره آنان فرمود: خداوند آنان را لعنت کند؛ زیرا به اسم ما از مردم اخاذی می کنند و ما را وسیله دنیای خود قرار داده اند.

9- نهی از اظهار نظر در امور دینی

کسانی می توانند در امور دینی اظهار نظر کنند که در این کارخبره باشند. اگر سیره معصومان: را ملاحظه کنیم، احادیث بسیاری در نهی از فتوای بدون علم و اظهار نظرهای کم مایه در امور دینی می یابیم. بعد از شهادت امام رضا (علیه السلام)، وضعیت شیعیان مقداری متزلزل گردید؛ به حدی که برخی از بزرگان مانند یونس بن عبدالرحمان نیز دچار لغزش شدند. در تاریخ آمده است: عده ای از بزرگان شیعه مانند ریان بن صلت، صفوان بن یحیی، یونس بن عبدالرحمان و دیگران در خانه عبدالرحمان بن حجاج در بغداد گردآمدند و در سوگ امام رضا (علیه السلام) به گریه و زاری پرداختند. یونس به آنان گفت: از گریه دست بردارید. برای امر امامت چاره ای بیندیشید و ببینید تا این کودک (امام جواد علیه السلام) بزرگ شود، چه کسی عهده دار امامت شیعه گردد و ما مسایل خود را از چه کسی بپرسیم. در این هنگام، ریان بن صلت برخاست و گلوی یونس را فشرد و گفت: معلوم شد تو در عقیده ات در مورد امامت استوار نیستی؛ زیرا اگر امر امامت از جانب خدا باشد، فرقی بین طفل یک روزه و پیرمرد صدساله نیست. سپس حدود هشتاد نفر از بزرگان شیعه برای انجام مراسم حج و دیدار با امام جواد (علیه السلام) عازم مدینه شدند. آنها هنگام ورود به مدینه به خانه امام صادق (علیه السلام) که در آن هنگام خالی از سکنه بود. رفتند. بعد از مدتی عموی امام جواد (علیه السلام) (عبدالله بن موسی) وارد شد و در صدر مجلس نشست. شخصی بلند شد و گفت: عبدالله پسر رسول خدا است و هرکس پرسشی دارد، از او بپرسد. او می خواست زمینه جانشینی عبدالله بن موسی را به جای امام رضا (علیه السلام) فراهم سازد. چند نفر از حاضران مسایلی را پرسیدند، ولی عبدالله پاسخهای نادرست داد. شیعیان غمگین و ناراحت شدند و تصمیم گرفتند. مدینه را ترک کنند. در این هنگام، امام جواد (علیه السلام) وارد شد، به پرسشهای شیعیان پاسخهای درست و قانع کننده داد و خطاب به عمویش فرمود: عمو! از خدا بترس؛ چرا با این که در میان امت داناتر از تو وجود دارد، اظهار نظر می کنی؟ در قیامت چه جوابی خواهی داشت؟

10- شخص منحرف نباید امام جماعت شود

نماز جماعت یکی از میدان های بزرگ نمایش قدرت و اتحاد مسلمانان است که بر اقامه آن تاکید فراوان گردیده است. در نماز جماعت یکی از مسایل بسیار مهم، شرایط امام جماعت است. امام جماعت باید از نظر فکری و عقیدتی سالم باشد. امام جواد (علیه السلام) در این زمینه خطاب به شیعیان فرمود: «به کسی که در مورد خداوند قایل به تجسیم است و اعتقاداتش درست نیست، زکات ندهید و پشت سرش نماز نخوانید.» و نیز فرمود: پشت سر کسی که به دینش اطمینان ندارید و نیز درباره ولایت و دوستی او با ما مشکوک هستید، نماز نخوانید. و نیز فرمود: به گروه واقفیه اقتدا نکنید.

11- تشکیلات امام (علیه السلام) در برابر خلیفه

علی بن مهزیار، وکیل امام، می گوید: در سال 220 از نظراقتصادی فشار زیادی به شیعیان وارد گردید و حکومت اموال بسیاری از آنان را به عنوان مالیات مصادره کرد. در آن سال، من نامه ای به امام نوشتم و این مشکلات را بیان کردم. امام در جواب فرمود: «چون سلطان به شما ستم کرده است و شیعیان تحت فشار قرار دارند، امسال من خمس را فقط در طلا و نقره ای که سال بر آن گذشته است، واجب کردم. دیگر وسایل زندگی مانند حیوانات، ظروف، سودسالیانه، باغها و کالاها خمس ندارد. این تخفیف از ناحیه من به شیعیان است تا فشار دستگاه حاکم آنان را مستاصل نکند.»

12- افراط و تفریط، ممنوع

خطر انحراف فکری همیشه جوامع را تهدید می کند. گروهی در باره مسایل اعتقادی راه افراط پیش می گیرند و عده ای راه تفریط.

پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله) هنگام رحلت، میزان و ملاک عقیده صحیح را معرفی فرمود و کتاب و عترت را ملاک مصونیت از انحراف شمرد. متأسفانه در بین مسلمانان و شیعیان همیشه عده ای گرفتار افراط و عده ای درگیر تفریط بودند. محمدبن سنان از کسانی است که در محبت اهل بیت: زیاده روی می کرد. به همین جهت برخی از علمای رجال، او را به غلو متهم می کنند. او می گوید: روزی خدمت امام جواد (علیه السلام) نشسته بودم و مسایلی از جمله اختلافات شیعیان را مطرح می کردم. امام فرمود: ای محمد! خداوند قبل از هر چیز نورمحمد (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) و فاطمه (سلام الله علیها) را خلق کرد؛ سپس اشیا و موجودات دیگر را آفریده، طاعت اهل بیت را بر آنان واجب کرد و امور آنها را در اختیار اهل بیت: قرار داد. بنابراین، فقط اهل بیت: حق دارند چیزی را حلال و چیزی را حرام کنند و حلال و حرام آنان نیز به اراده خداوند و با اجازه او

است. ای محمد! دین همین است. کسانی که جلوتر بروند، انحراف و کج رفته اند و کسانی که عقب بمانند، پایمال و ضایع خواهند شد. تنها راه نجات، همراهی اهل بیت: است و تو نیز باید همین راه را طی کنی.

نشریه ی فرهنگ کوثر، اسفند 1378، شماره ی 36